



مجلات منطقه‌ها

بالا خیابان، پایین خیابان

خواهران اردبیلی برای روز مادر، زیارت مشهد را هدیه گرفته‌اند

سلامی از گل تپه



گنبد بارگاه



رقیه که شیرینی سفر مشهد را با هیچ چیز دیگری عوض نمی‌کند، ادامه می‌دهد: پارسال که به مشهد آمدم، با خواهرم تماس گرفتم و وقتی معصومه پشت خط بود، گوشی تلفن را رو به پنجره فولاد گرفتم تا از امام رضا^(ع) حاجتش را بخواهد. امام رضا^(ع) اوراد عوت کرد و امسال خواهرم را که مادر پنج فرزند است، به مناسبت روز مادر با خودم به مشهد آوردم.

● بهترین هدیه روز مادر

همه آرزوی معصومه این بوده است که پیش از مرگش به زیارت امام رضا^(ع) بیاید و حالا که اولین بار پاهای مشهد گذاشته است، می‌گوید: بچه‌هایم می‌دانستند چقدر عاشق آمدن به مشهد هستم و برای روز مادر هزینه سفر را زودتر به من دادند. بعد هم خواهرم تدارکات سفر را چید و این بهترین هدیه روز مادر است. خیلی خوش حالم که آرزویم برآورده شده است.

رقیه که دلش می‌خواهد همه اهالی روستایشان شیرینی زیارت امام رضا^(ع) را بچشند، می‌گوید: تاجایی که بتوانم، دیگران را راهنمایی می‌کنم که چطور به مشهد بیایند و در سفر سعی می‌کنم دست خالی

زهراسحاقی البخند بر لب پیرون حرم ایستاده‌اند و زیر لب حرف‌های آخرشان را زمزمه می‌کنند. دو ساعت مانده است تا حرکت کاروان، اما دلشان رضایمی‌دهد از امام رضا^(ع) جدا شوند و در لحظات آخر، وعده زیارتی دوباره را از آقامی خواهند. دو خواهر اردبیلی هنگام ابراز علاقه خود به آقا، دستانشان را به نشانه ارادت بر سینه می‌گذارند و از شیرینی‌های سفرشان می‌گویند: سفری که بهترین هدیه روز مادر بوده است.

● خود آقا دعوت‌م کرد

رقیه و معصومه شیخ محمدی از روستای گل تپه استان اردبیل، سختی سرما و دوری راه را به جان خریده‌اند تا در هفته ولادت خانم زهرای مرضیه^(س) خودشان را به مشهد برسانند. رقیه که خواهر کوچک‌تر است، پنجمین بار به زیارت طلبیده شده و در این سفر خواهرش را هم با خود همراه کرده است. او می‌گوید: اولین بار بیست سال پیش وبه سختی به مشهد آمدم. پس از آن همه تلاش‌م را کردم تا با درآمد خیاطی و کارهایی که از عهده‌اش برمی‌آیم، بتوانم پول سفر به مشهد را جمع کنم.

به روستایمان برنگردم. حتی شده با سوغاتی‌های کوچک، دیگران را دلزدت این سفر شریک می‌کنم. مهربانی این خواهران اردبیلی به قدری زیاد است که ما را به باغ‌های میوه روستایشان دعوت می‌کنند. رقیه مهمان نوازی را رسم اردبیلی‌ها می‌داند و می‌گوید: در جنگ دوازده روزه پذیرای بسیاری از دوستانم بودم که از تهران به روستای ما آمدند.

خاطرات دوران کودکی کاسب محله پایین خیابان، در همین محله رقم خورده است

«قلعه کوفه» وسط کوچه عباسقلی خان بود

نجمه موسوی کاهانی اسعید صفار، یکی از جوان‌های محله پایین خیابان است که به خاطر شغل پدرش از کودکی با کوچه عباسقلی خان آشناست. او می‌گوید: وسط‌های کوچه عباسقلی خان یک خانه بود که تقریباً پنجاه تا اتاق داشت و به آن قلعه کوفه می‌گفتند. در اصل دو تا خانه بود که به هم راه داشت. در هر اتاق یک خانواده زندگی می‌کردند که بیشتر آن‌ها اهل خلاف و دعوا بودند. گاهی با سروصدای فردی که جای مواد، قره قروت به او داده بودند. تو جهمان به این سمت جلب می‌شد. خیلی سال پیش به درخواست اهالی، آن خانه‌ها خراب شد و این پارک را جایش ساختند؛ اما این نقاشی که حدود شش سال پیش کشیده‌اند، شبیه نمای همان خانه قدیمی است، با کلی در و پنجره.



اینجا افغانی‌ها بازار داشتند که به «بوتیک بزرگ افغان» معروف بود. تمام کوچه لباس فروشی بود، کفش و کیف و کوله و لباس‌های خارجی دست دوم می‌فروختند. بعضی از بچه محل‌ها کاپشن پر می‌خریدند و می‌بردند خشکشویی حاجی بهنامیان در مغازه می‌شستند، از کاپشن نو بهتر می‌شد. ماهیچ وقت برای خرید نیامدیم، ولی شاید بزرگ‌ترها از اینجا برایمان خرید می‌کردند.



رنگریزی، نانوايي، نجاری و یک مسجد اینجا بود که همگی را خراب کردند. آقای نمازی که رنگریزی داشت، داربست می‌زد بالای مغازه‌ها و پنجره‌ها را این بالا پهن می‌کرد. یک دست فروش بود که به او مشت می‌گفتیم و کنار رنگریزی بساط می‌کرد. کسی رانداشت و شب و روز زندگی‌اش همین جابود. مغازه‌ها را که خراب کردند، نمی‌دانیم کجارت.



الان خیلی از مردم، سرای عزیزا... اف را به نام بازار عباسقلی خان می‌شناسند و اجناس خارجی دست دوم را از اینجا می‌خرند. اما قدیم انبار بود، پر از کیسه و وسیله که ماجرئت نمی‌کردیم وارد آن شویم. پدرانمان می‌گفتند در گذشته محل فروش ابریشم و پيله بود و خیلی رونق داشته است. حدود بیست سال است که دوباره رونق پیدا کرده و دست دوم فروشی شده است.